



وانگ ژها ترجمه آزاد: گروه «فرهنگ و ادبیات»

او. هنری (O. Henry) (۱۱ سپتامبر ۱۸۶۲–۵ ژوئن ۱۹۱۰) به خاطر پایان های غافلگیرکننده معروف بود که ویژگی مشترک داستان های کوتاه اوست. داستان های او معمولا به گونه ای تمام می شوند که هرگز نمی توانید تصور کنید. او هنری به دلیل زبان طنز، مهارت های روایی منحصر به فرد و پایان غیرمنتظره و معقول داستان هایش شهرت خوبی به دست آورد.

او در آثارش از زبان روایی طنز و طرح روایی روانی برای پیشبرد داستان استفاده می کند، به طوری که خواننده، هنگام مطالعه، ناخودآگاه پایان کل داستان را استنباط می کند. اما آنچه در پایان رخ می دهد، اغلب، با پایانی که خواننده پیش بینی کرده است، متفاوت است که همین امر باعث تعجب خواننده می شود.

بالبین حال، بانگاهی به داستان، این پایان بندی هامعقول می نماید و معلوم می شود که می تواند موضوع رمان را بهتر برجسته کند. درک این پایان برای بسیاری از خوانندگان دشوار است، اما اگر دقیق نگاه شود، حقیقت عمیق موجود در آن بسیار تأمل برانگیز خواهد بود. این نوع پایان را درواقع می توان بیشتر اوقات «نقطه عطف» یا-بهتر بگوییم- «پایان نقطه عطف» نامید. تکنیک پایان دادن به نقطه عطف در پایان قرن نوزدهم ظهور پیدا کرد. ظهور و رونق آن، بازتاب افکار و اندیشه های مردم انگلیس و آمریکا در جامعه آن زمان بود. مردم، مشتاقانه، منتظر پایانی خوش براساس داستان متنی هستند، اما امیدوارند نتایج متفاوتی از پایان نقطه عطف مهیم ببینند.

● ویژگی های پایان بندی به سبک او. هنری

پس از تولد پایان بندی به سبک او. هنری، توجه بسیاری از نسل های بعدی ادبیات به آن جلب شد. در عین حال، امروز هم افراد کمی نیستند که برای خلق داستان های خود از این نوع پایان بندی استفاده می کنند، زیرا تولد پایان بندی به سبک او. هنری از روی هوس نبود، بلکه نویسنده، به واسطه زندگی افسانه ای خود و با پیش های که از تجارب زندگی و ادراکش از جامعه به دست آورده بود، آن را خلق کرد. او با طررتفکر و مهارت های منحصر به فردش در نوشتن، سرانجام، این سبک پایان بندی را ساخت که به نسل های بعدی منتقل شد. ویژگی های پایان بندی به سبک او. هنری عبارت اند از:

۱. **استفاده از زبان طنز**  
او. هنری در داستان هایش، معمولا، از زبان طنز استفاده می کند تا اثری زنده خلق کند؛ در عین حال با این کار به خوانندگان اجازه می دهد در فرایند خواندن با زبان او هدایت شوند تا حدس و گمان های به ظاهر پاپایی را در آن ها ایجاد کند.

۲. **مهارت های روایت منحصر به فرد**  
در آثار او. هنری، طرح داستان عمدتاً بسیار روان است و تناقضات مستقیم و شدید کمی در آن ها دیده می شود. باگذر زمان، داستان، ملایم و گام به گام به سمت پاپایی به ظاهر محکوم به شکست وبدون هیچ موج پیش می رود. اما نویسنده، در انتها، داستان را به سوی پایانی کاملاً متفاوت می برد که خوانندگان را شگفت زده می کند.

۳. **پایان غیرمنتظره و معقول**  
او. هنری برای هموار کردن مسیر داستان هایش از تعداد زیادی طرح در ابتدا و وسط کار استفاده می کند تا کار را توسعه دهد. در پایان، ناگهان جلو طرح قرار می گیرد و پایان معکوس می شود. بنابراین خواننده احساس شگفتی می کند. اما این کار اصلا غیرمنطقی نیست؛ این به اصطلاح پایان غیرمنتظره و معقول است.

● اهمیت پایان بندی به سبک او. هنری

او. هنری مردی بان تجربه بود و زندگی پر فرازونشیبی را سر گذرانده بود. درک پیچیدگی ها و چشیدن سختی های زندگی سبب شده بود که مشقت های زندگی مردم را نیز به خوبی بشناسد. بنابراین، او در آثار خود، اغلب، از زبانی ساده و طنزآلود برای شرح داستان هایی استفاده می کند که معانی واقع گرایانه را آشکار می کنند. او هنری از پایان های غیرمنتظره برای برانگیختن تفکر خوانندگان درباره طبیعت انسان بهره می برد. نتایج طرح ها، غیرمنتظره. اما معقول و مطابق با واقعیت زندگی است؛ درنتیجه جذابیتی منحصر به فرد ایجاد می کند و می توان گفت تأثیر آن بر ادبیات پس از خودش بسیار اساسی است.

از نظر مهارت های نوشتاری، می توان گفت که آثار ادبی با پایان بندی به سبک او. هنری بر تعداد زیادی از آفریده های ادبی بریتانیایی و آمریکایی نسل های بعدی تأثیر گذاشته است؛ به ویژه در دوران انقلاب صنعتی دوم، آثار زیادی از این دست تولید شد که با انتقاد از منفعت طلبی زیاد جامعه به پایان می رسید و اندیشه های آثار انتقادی واقع گرایانه را به انسان گرایی (اومانیزم) و فلسفه تعالی بخشید. در آن زمان، ادبیات انتقادی در بریتانیا و آمریکا بسیار تند و خشن بود و نویسندگان با الفاظ مستقیم و تند به جامعه خود حمله می کردند. آن ها سخنان انتقادی خود را پنهان نکردند، به این امید که نقدشان از بی عدالتی اجتماعی را فریاد برزند. بااین حال، این نوع انتقاد برای توسعه ادبیات مناسب نیست و تنها به درگیری های بیشتری دامن می زند. در عین آنکه آثاری از این دست، بیشتر، نقدهایی عادلانه اند، نویسندگان آن ها نگفته اند که چه باید کرد. انتقاد باپایان بندی به سبک او. هنری اما متفاوت است، زیرا نه تنها نقد، بلکه دکترین حقوق بشر را نیز در نقد و طنز آشکار می کند، به عنوان مثال، داستان «هدیه کریسمس» در عین اینکه تلاشی است برای انتقاد از وضعیت جامعه آن هم با طنزی تلخ- فداکاری های زوجی به نام «دلا» و «جیم» را هم نشان می دهد که داستان را به اثری سرشار از عشق و ستایش از عشقی زیبا تبدیل می کند.

پایان بندی به سبک او. هنری همواره در دنیای ادبی مشمول تحسین قرار گرفته است و نویسندگان بسیاری از آن الگو گرفته اند؛ حتی می توان گفت که جایگاه آن در جهان ادبیات منحصر به فرد است و به این ترتیب به روشی کلاسیک برای خلق داستان کوتاه تبدیل شده است. این سبک حتی بیش از یک مهارت در نویسندگی است و دارای اهمیت ایدئولوژیک هم هست. پایان بندی به سبک او. هنری یکی از مضامین هنرمندانه زندگی در جامعه ای خاص است. این سبک می تواند خوانندگان را به شدت جذب کند، دلبستگی به رمان و ماهیت فلسفی آن را ارتقا دهد، به تمامی اثر افسونی منحصر به فرد ببخشد، و خوانندگان را برانگیزد و الهام بخش آنان باشد تا تغییر موضع دهند و عمیقاً درباره زندگی خود فکر کنند.

منبع: David Publishing Company

یک کوزه کار دست کاشان دارم

یک قالی دست باف کرمان دارم

یک جعبه خاتم از صفاهان دارم

یک دل همه پر ز مهر ایران دارم

مدخل

افسوس که نیک مردمان رنج تَرنَد

روز و شب و ماه و سال اِشکنج برند

در دا که از این ز مانه نادان دوست

دانا یان رنج و ابلهان گنج برند

یادی از برخی استادان فرهنگ و ادبیات که در شاعری نیز دستی داشتند

# «بشوی اوراق اگر هم درسی مایی»\*



نمایی از استادان دانشکده علوم معقول و منقول

● علی شریعتی (۱۳۱۲-۲۹ خرداد ۱۳۵۶)

علی شریعتی در این بین کمی غریب می نماید؛ استاد تاریخی که بیشتر به تأملات بدیعیش در باب دین اسلام و مذهب تشیع و نیز سخنرانی های پرشورش شناخته می شود؛ اما قدری توقف و درنگ حضور او در میان این سلسله را موجه نشان می دهد. درست است که شریعتی تاریخ پژوه بود، اما امروز عامه مخاطبان او را با نثرهای شاعرانه ای همچون «کویر» به یاد می آورند که گویی اثری ادبی است. این متفکر پرنفوذ حتی داستانی به نام «قصه حسن و محبوبه» هم نوشته است. اما، چنان که می شود حدس زد، آثار ادبی شریعتی هم رنگ و بوی تاریخ و مذهب دارند. یکی از اشعار او به نام «مرد شیرگیر» گواه روشنی بر این ادعاست:

«در حیرتم ز چرخ که آن مرد شیرگیر/ با دست رو بهان دغل شد چرا اسیر// ای شاهباز عز و شرف از چه از سربر/ با های و هوی لاشخوران آمدی به زیر// این آتشی که در دل این مُلک شعله زد/ با نیروی جوان بُد و با فکر بکر پیر// [...] با مشّت رنجبرد بُد و فریاد کارگر/ با ناله های مردم زحمتکش و فقیر// با خشم ملتی که به چنگال دشمنان/ بودند با زبونِ یک قرن و نیم اسیر// با آن که خفته است به یک خانه از حلب/ با آن که ساخته ست یکی لانه از حمیر// با مردمی که آمده از زندگی به تنگ/ با ملتی که گشته ست از روزگار سیر».

● غلامحسین یوسفی (۱۳۰۶-۱۴ آذر ۱۳۶۹)  
غلامحسین یوسفی نیز از استادان برجسته زبان و ادبیات فارسی است که سال ها در دانشگاه فردوسی مشهد تدریس کرد و تحقیقات مهمی انجام داد که برخی تا امروز بی مانند مانده اند. تصحیح «قابوس نامه» از عنصرالمعالی و «گلستان» و «بوستان» از سعدی از جمله این آثارند. او، ضمناً، به نقد ادبی، به ویژه عیارسنجی شعر، هم اشتغال داشت و در این راه آثاری پدید آورد که به ویژه از نظر نثر مطبوع و مقبول افتاده اند، «چشمه روشن، دیداری با شاعران» مهم ترین این آثار است. یوسفی گاهی در ترجمه شعر هم دست داشت. بااین تفاسیل، روشن است که او، خود، هم چیزهایی سروده باشد. «در دشت ناپیداکران شب» یکی از اشعار یوسفی و به شیوه نمایی است؛ «امشب مرا حالی ست دیگر/ با اختران در گفّت و گویم/ گویی بیامی آورد از سوی یزدان/ هر پرتوی کز آسمان آید به سویم// گیتی فروخته ست در دامن مهتاب/ نه ناله ای نه بانگ مرغی نه صدایی/ نه کوچه گرد باد نوشی/ نه نغمه ای نه هی هی مستانه ای نه هم نوایی/ نه رهگذاری/ نه گاه گاهی محو و مهیم آید از کوی/ آواز پایی// در این سکوت محض/ در این فروغ پاک/ در دشت ناپیداکران شب/ گویی خدا را/ چون نوشخند اختران با خوش بینم/ چون عمر شب تا صبح عمر ما شود طی/ تنها خدا را/ پاینده و از هر چه دامن، بیش بینم» (مشهد، ۲۰ مهر ۱۳۵۵).

● غلامحسین یوسفی (۱۳۰۶-۱۴ آذر ۱۳۶۹)  
غلامحسین یوسفی نیز از استادان برجسته زبان و ادبیات فارسی است که سال ها در دانشگاه فردوسی مشهد تدریس کرد و تحقیقات مهمی انجام داد که برخی تا امروز بی مانند مانده اند. تصحیح «قابوس نامه» از عنصرالمعالی و «گلستان» و «بوستان» از سعدی از جمله این آثارند. او، ضمناً، به نقد ادبی، به ویژه عیارسنجی شعر، هم اشتغال داشت و در این راه آثاری پدید آورد که به ویژه از نظر نثر مطبوع و مقبول افتاده اند، «چشمه روشن، دیداری با شاعران» مهم ترین این آثار است. یوسفی گاهی در ترجمه شعر هم دست داشت. بااین تفاسیل، روشن است که او، خود، هم چیزهایی سروده باشد. «در دشت ناپیداکران شب» یکی از اشعار یوسفی و به شیوه نمایی است؛ «امشب مرا حالی ست دیگر/ با اختران در گفّت و گویم/ گویی بیامی آورد از سوی یزدان/ هر پرتوی کز آسمان آید به سویم// گیتی فروخته ست در دامن مهتاب/ نه ناله ای نه بانگ مرغی نه صدایی/ نه کوچه گرد باد نوشی/ نه نغمه ای نه هی هی مستانه ای نه هم نوایی/ نه رهگذاری/ نه گاه گاهی محو و مهیم آید از کوی/ آواز پایی// در این سکوت محض/ در این فروغ پاک/ در دشت ناپیداکران شب/ گویی خدا را/ چون نوشخند اختران با خوش بینم/ چون عمر شب تا صبح عمر ما شود طی/ تنها خدا را/ پاینده و از هر چه دامن، بیش بینم» (مشهد، ۲۰ مهر ۱۳۵۵).

\* مصراعی است از حافظ که در این گفته است، «که علم عشق در دفتر نباشد».

چون باد مرار روز جوانی بگذشت

حالی که تو را افتد و دانی بگذشت

ناگاه بیامد و نهانی بگذشت

تا چشم زدیم زندگانی بگذشت

● عزیزا... جوینی (۱۳۰۴-۲۵ بهمن ۱۳۹۱)

عزیزا... جوینی استاد خراسانی دانشگاه تهران بود. او، به رغم زندگی دشوار، هم تحصیلات حوزوی داشت و هم تحصیلات دانشگاهی و پژوهش های بنیادین و گران قدری داشت که متأسفانه کمتر شناخته شده اند.

جوینی تقریباً تمام عمر خود را صرف تحقیقات در دو حوزه متون دینی کهن و «شاهنامه» کرد که از نتایج آن می توان به تصحیح «تفسیر نسفی» و یک ترجمه قرن ششمی از «نهج البلاغه» و -مهم تر از همه- چاپ امروزی دست نویس «شاهنامه» کتابخانه فلورانس و شرح یک یک بیت های آن اشاره کرد؛ کاری که تقریباً بی همتا بود. بااین همه، این استاد ادبیات هم گاه شعری می سروده است که غزلی در سوگ حسین بحرالعلومی، استاد ادبیات، از آن دست است:

«ما بلبلان جواز غم گل باخبر شدیم/ چندان گریستیم که بی بال وپر شدیم// چون پیر ما به کعبه اقامت نکرد و رفت/ باران چرابه کوی بتان مستقر شدیم؟/ درهم رهش هزار نوا بود و نغمه بود/ ای سازها خموش که ما کور و کر شدیم// گویند اهل حکمت و دانش یتیم نیست/ پس این نداد کیست که هان بی پدر شدیم؟!/ ای شب بدار راز مرا و به کس مگوی/ رسوای خاص و عام زاشک سحر شدیم// طومار هاز دفتر دنیا نوشته ایم/ پس از چه همچو خط غباری سمر شدیم؟/ در دفترش تمام محبت نوشته بود/ عمری بر آن گذشت که ما باخبر شدیم».

● غلامحسین یوسفی (۱۳۰۶-۱۴ آذر ۱۳۶۹)  
غلامحسین یوسفی نیز از استادان برجسته زبان و ادبیات فارسی است که سال ها در دانشگاه فردوسی مشهد تدریس کرد و تحقیقات مهمی انجام داد که برخی تا امروز بی مانند مانده اند. تصحیح «قابوس نامه» از عنصرالمعالی و «گلستان» و «بوستان» از سعدی از جمله این آثارند. او، ضمناً، به نقد ادبی، به ویژه عیارسنجی شعر، هم اشتغال داشت و در این راه آثاری پدید آورد که به ویژه از نظر نثر مطبوع و مقبول افتاده اند، «چشمه روشن، دیداری با شاعران» مهم ترین این آثار است. یوسفی گاهی در ترجمه شعر هم دست داشت. بااین تفاسیل، روشن است که او، خود، هم چیزهایی سروده باشد. «در دشت ناپیداکران شب» یکی از اشعار یوسفی و به شیوه نمایی است؛ «امشب مرا حالی ست دیگر/ با اختران در گفّت و گویم/ گویی بیامی آورد از سوی یزدان/ هر پرتوی کز آسمان آید به سویم// گیتی فروخته ست در دامن مهتاب/ نه ناله ای نه بانگ مرغی نه صدایی/ نه کوچه گرد باد نوشی/ نه نغمه ای نه هی هی مستانه ای نه هم نوایی/ نه رهگذاری/ نه گاه گاهی محو و مهیم آید از کوی/ آواز پایی// در این سکوت محض/ در این فروغ پاک/ در دشت ناپیداکران شب/ گویی خدا را/ چون نوشخند اختران با خوش بینم/ چون عمر شب تا صبح عمر ما شود طی/ تنها خدا را/ پاینده و از هر چه دامن، بیش بینم» (مشهد، ۲۰ مهر ۱۳۵۵).

● مرتضی مطهری (۱۳۰۸ بهمن ۱۲۹۸-۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸)

مرتضی مطهری از هر تعریف و توصیفی بی نیاز است. اما چنین به نظر می رسد که معلومات و تحصیلات او چندان ربطی به ادبیات نداشته است، چه رسد به اینکه او را در راه شاعری انداخته باشد. این چنین نیست. برخی حوزویان ما کمتر از اهل ادب با شعر محشور نبوده اند. نوشته های روان و خواندنی مطهری هم نشان از آن دارد که او از ادبیات غافل نبوده است. باری، از این روحانی بنام که خود را «فاقد طبع شعر» معرفی کرده است -یک شعر باقی

است که او آن را، در سال های پس از خرداد ۱۳۴۲، در فراق امام خمینی و در استقبال از یک شعر دیگر، سروده است؛

«ز منزلگاه آن محبوب یاران را خبر بُنُود/ همی آید به گوش از دور آواز جرس ما را// صبا ز ما پیر یک لحظه پیغامی به روح.../ که ای یاد تو مونس روز و شب در این قفس ما را// به رغم کوشش دشمن نخواهد بگسلد هرگز/ میان ما و تو پیوند تا باشد نفس ما را// سزاوار تو ای جان کنج زندان نیست منزلگه/ سزد گر خون ببارد از دو دیده هر نفس ما را// رواق منظر دیده مهیای قدوم تو/ کرم فرما و بپذیر از صفا این ملتسمس ما را// تمام ملت ایران فکندۀ چشم بر راهت/ به راه عدل و آزادی نه باک از هیچ کس ما را».

● عبدالحسین زرین کوب (۱۲۹۰ اسفند-۲۴ شهریور ۱۳۷۱)

عبدالحسین زرین کوب، در فهرست پژوهشگران عرصه ادبیات، جزء بالانشین هاست و آثاری دارد که حتی عامه ادب دوستان هم با آن ها آشنا نیستند، بجز در کوزه، «بله پله تا ملاقات خدا» و «سرنی» تنها بخشی

از نوشته های تحقیقی این استاد نامدار ادبیات اند. او، ضمناً، نوشته های متعدد و گران بهایی در باب تاریخ و تصوف هم از خود برجای گذاشته است. باوجود این، زرین کوب، درکنار تحقیقات پرشمار، اشعاری نیز سروده است که خالی از لطفی نیستند. برخی از این اشعار عبارت اند از «اندوه جوانی» و «سیمرغ» و «در راه بازگشت» (که گویا آخرین سروده اوست). اینجا، بخش هایی از شعر شورا نگیز «عصیان» را می خوانید:

«دانی اگر دست دهد چون کنم؟/ زی فلک آهنگ شیبخون کنم// شیشه رنگین فلک بشکنم/ تا سراز این پنجره بیرون کنم/ بردم این پرده نیلوفری/ ره به سراپرده بیچون کنم// سرد کنم کوره خورشید را/ خاک بر این تافته کانون کنم/ تیره کنم چشمه مهتاب را/ دود در آن چشم پرافسون کنم// تا ننگزاید به ستم جان خلق/ در قدح کیوان افیون کنم// با تنبالیاید دامن به ننگ/ پیرهن زهره به صابون کنم// دشته جادویی مریخ را/ در دل ظلمت ها مدفون کنم// [...] کاوم زیروزیر آسمان/ سرزین کارش بیرون کنم// راز جهان را به کف آرم کلید/ فاش همه رازش آیدون کنم/ (مشهد، مرداد ۱۳۳۲).

سایه ات بودم به خاک افتاده محو سایه جنبانیت

بود ویرانیت و ویرانیم و ویرانیم

چاره ساز درد سر هایم شدی اما نشد هرگز

از گران جانی چو من چیزی به جز سردرد از زانیت

بر تخت بر بوسه ام سبکار خاموشانده ای در برف

سوخت اما کم نکرد از سوز سر ما ی ز مستانیت

میراث

خراسان

چون نفس هایم که می آشتت لختی گیسوانت را

ناگهان افزود گویی گفته هایم بر پریشانیت

باز در آینه ات انگار چپن افتاد از عکسم

باز سنگ انداختم در بر که آرام پیشانیت

وحید عیدگاه طر قبه ای